

نگره و بایستگی: بنیادهای سنجیدنی‌ی زمان حال

دیوید Laibman، برگردان فرخ سیمابسا

دو رویداد تاریخی - جهانی تازه، از هم پاشی‌ی اتحاد شوروی و کشورهای همبسته‌ی آن در اروپای شرقی و سوگستانی حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ک. م. - احساسی بخش و پراکنده در زمینه‌ی یک لحظه‌ی ویژه پدید ساخته‌اند. گویی ما در یک روزگار نو زندگی می‌کنیم. چیزی که ما را وادار می‌دارد به آزمایش بی‌پیشینه‌ی از بنیادها بپردازیم.

طرح و برنامه گسترده است و هیچ فرد تنها یا شیوه اندیشی نمی‌توند به تنهایی آن را انجام دهد. آن جریانهای فکری انتقادی، انسانی، انقلابی و علمی را به مغز انسان می‌آورد - و مارکسگرایی هنوز بهترین عامل با صفت موجود و موثری به نظر می‌آید که میتواند همه‌ی این عوامل را به هم مربوط و پیوسته کند - برای جستجوی راهی تا فراتر از قدرت سرمایه‌داری و حکومت جهانی قرار گیرد، و درک و دریافت و تحقق قدرت نیرومند موجود اما به کار نرفته‌ی انسانی برای آفرینش، یکپارچگی و رشد.

تحلیل و تجزیه‌ی لحظه‌ی کنونی، مادی‌گرایی تاریخی و اقتصاد سیاسی به شیوه‌ی تازه. چه اندازه سرمایه‌داری رسیده و کامل است؟ جهان امروز چگونه با تکامل سرمایه‌داری فرمائروا، شیوه‌ی تولید و نیروهای واقعی فرازگرایی برخورد میکند؟

۱- فرشیما یا پاره‌هایی برای بررسی‌ی مارکسگرایی تازه‌ی از زمان کنونی اندیشیدن درباره سنت مارکسگرایی نزد دیدگاه زمان حاضر ضعف‌های مهمی را آشکار میکند. اتحاد شوروی و کشورهای متحد آن، علم اجتماعی مارکسگرایی، منابع قدرت دولتی و وضع و جایگاه اختیارات رسمی آن را در اختیار داشت؛ این امر یک اجرای کافی و یک "علم طبیعی و بهنجار" بخش‌دار عملی را امکانپذیر می‌ساخت، که یک مقدار آمار بزرگ اطلاعاتی، جستار تجربی، و نتایج و بازده مهم دانشمندان در اختیار قرار میداد (در بردارنده‌ی متون و زیرنویسهای قطعی متون کلاسیک مارکسگرایی).

کاهش یا سقوط، چنان که به خوبی دانسته شد، سیاسی - گردانی قدرت‌مندان زندگی فرهنگی و دانشمندان و یک شکست در زمینه‌ی تشخیص میان رویه‌های اجتماعی و علمی بحث و گفت‌وگو بود که همراه دیوانسالاری به ژرفی جایگیر شده. جزم اندیشی‌ی عمومی و نزدیکیهای "رونویس گونه" با نگره مارکسگرا را پدید گرداند. در کشورهای سرمایه‌داری، بیرون از محیط سیاسی کمونیست، مارکسگرایی با یک دسته‌ی متفاوت چالش و ستیزه‌جویی روبرو شد. اصلی‌ترین میان اینها، شاید، یک گرایش به تسلیم در برابر گونه‌ی معینی ناشکیبایی و کوتاه‌سازی و کوچک نمایی‌ی طرحهای زمانی بود، که به گونه‌ی دریافتی از فقدان تجربه‌ی عملی در رهبری سیاسی و ساخت اجتماعی به میزان بزرگ، بر می‌آید. افزون بر آن مارکسگرایی "بناختری" در اثر محدودیت افزونشوندی خود به فرهنگستان، امتیازهای مغشوش و نابسامانی به مرزهای انضباطی و یزستگی‌هایی داده است که در دانشگاهها، از میانه‌ی سده‌ی نوزدهم تکامل یافته‌اند.

در برابر و علیه این پیشینه، من چهار زمینه‌ی مسائل اساسی را برای طرح از نو جان بخشیدن معرفی می‌کنم: پیش‌بینی‌ی بار دیگر زمان؛ نقش نگره به فراتر رفتن جداسازی و ویژه - سازی خود - خاها نه و ویژه؛ و سرانجام اندیشه - زانی‌ی دوباره‌ی مراحل و اصول مطالعه در تکامل اجتماعی و جایگاه کنونی در آن تکامل.

۱- زمان: کوتاه نشان دادن برای ژرف نمایی، کوتاه سازی به دلایل "رسمی" در خاوران و دلایل "آرمانی" در باختران مارکسگرایی مکرر خط زمانی برای دیگرگونی اجتماعی را بیان کرده است. اگر ما قرار است به یک شیوه‌ی تازه‌ی سخت و موشکافانه این پرسش را مطرح کنیم. "چه میزان سرمایه‌داری‌ی امروز جهان بالیده و برومند است؟" با این مسئله باید روبرو شد. آن در دیر زمان دهی ۱۸۴۰ آغاز گردید، هنگامی که مارکس جوان و انگلس نیام و شکوفائی‌ی مردسالارانه را در میان اروپا، همچون انقلاب پرولتری‌ی اخطارکننده‌ی زود آینده.

دیدار کردند. آن تا درون سده ۲۰ م دوام یافت با ریختاردهی "بالاترین و آخرین مرحله" ی لنین و پیشروی و اصرار در نیش زنی، از سوی نقد استاندهی محافل عمده‌ی آزادی-گرا "کجاست این نهضت انقلابی طبقه‌ی کارگر که مارکس پیش-بینی و طرح کرد؟" مکتب فرانکفورت در تلاشی برای "بازنمود" "غیت" و نبود جنبش پرولتری در باختران شکل گرفت، هم تافنگی و پیچیدگی‌ی نیازمندیها برای نمایندگان انقلابی طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، همچنین محور مرکزی‌ی اندیشه‌ی Gramsci است (Jay, ۱۹۷۳, ۱۹۹۲, Grammet; ۱۹۶۷). جرج لوکاس با گفتن این که: "این شش سده وقت گرفت تا از نشودالیزم به سرمایه‌داری برسد؛ همچنین آن شش سده خواهد گرفت تا از سرمایه‌داری به سوسیالیسم برسد." دیوانسالاران عالی‌رتبه‌ی هیتلری را بیزار گرداند. همه‌ی این سخنان یک فرضیه‌ی مهم مشترک را آشکار میکند: انتقال از سرمایه‌داری در یک دیرند بزرگ زمانی انجام خواهد یافت - شاید حتی در درازای زندگی "ما" (با این که مارکس این چنین پیش-بینی کرد و نگره‌ی او بر فرض به چنان فرصتی نیازمند است).

لیکن ما باید در این باره روشن باشیم. به سادگی هیچ دلیلی وجود ندارد که چارچوب زمانی‌ی از پیش تعیین شده‌ی برای دگرگونی‌ی سوسیالیسم فرض کنیم. راندن به سوی انباشت و نوآوری زیر فشار رقابت. احساسی در زمینه سرعت افزایش یافته‌ی دیگرگونی زیر حکومت سرمایه‌داری، همانند برابری شده با ناشیگری‌ی اجتماعی پیشا-سرمایه‌داری، پدید می‌آورد؛ این سان ستایش مارکس و انگلس از بورژوازی که "در درازای این حکومت دیرباب یکسده ساله، نیروهای پرمایه تر و تولید-گر خول-آساتری از همه‌ی نسلهای پیشین با هم، تولید کرده است." (مارکس و انگلس ۱۹۹۸، ۱۰)؛ این سان هم چنین اشاره‌ی هوشمندانه‌ی LUKACS از سوی دیگر، انقلاب اجتماعی، درست جانشینی‌ی یک تاش استثمار با بهره‌گیری طبقه‌ی دیگری نیست، که فراسو یا برگزشتن از استثمار طبقه‌ی است. این پیچیده‌ترین انتقالهای اجتماعی، لادبراین، دنبال کننده‌ی نیروی سیاسی است، در یک جامعه‌ی گسترده‌ی پیش از انتقال قطعی‌ی روابط تولیدی (APTHEKER 1960). روابط بازار سرمایه‌داری یک خاصیت "گرد کننده" است، همانند گازی که تمام جایگاهی را که در آن قرار گرفته، پر میکند. لادبراین آنان نیازمند یک جنبش انقلابی سیاسی هستند که شایسته و قادر به پیش بینی‌ی روابط اجتماعی جانشین باشد. پس-امروزینگرانی در مخالفت خود با گزارشهای جمع و یگانه کننده، ما را از فرصت رویارویی با کل یگانه شده‌ی روابط اجتماعی سرمایه‌داری و قدرت آن محروم می‌گرداند...

این چشم‌انداز توضیح میدهد چرا سوسیالیسم شماری شکست با مدتهای دراز شده، برای تحقق داشت، آغاز-گر از کمون پاریس و ادامه-دهنده تا انقلاب روسیه و چین، دگر-دبسی‌ی همگام در اروپای خاوری و آسیا، انقلاب کوبا، ناشهای مختلف تکاملهای "غیر-سرمایه‌داری" در آفریقا...

این جنبش‌های تاریخی را نباید همچون "آغازگریهای نادرست" تلقی کرد... بل اولتر همچون پاره‌ئی از یک رویداد که در آن آزمون، با تجربه، برداشت و خرمن شده است، درسها فراگرفته شده، بنیادها و پی‌ما قرار یافته. ژرفا-نمائی در این زمینه میتواند از درون-بینی که سرمایه‌داری به نوبه، به "آغازهای دروغین" اقدام کرد، و هزارها سال به عقب، به دنیای قدیم برگشت به دست آید؛ نظامهای گسترده‌ی بازرگانی و مالی در چندین تمدن مدیترانه‌ئی و مراجعه به کاردستمزدی در روزگار ارستو به اضافه‌ی وجود بخشهای از یک کشور که اشغال شده در روزگارهای اولیه‌ی تولید بورژوازی، درون بسیاری از جامعه‌های فتودال در راههای بازرگانی و جنگی بویژه. نکته این نیست که فرضیه‌ئی مکانیکی استوار بر گام‌برداری سریع برای تغییر در وضعی مخالف آن برداریم. زمان برای تغییر شکل مورد نظر دراز نیست؛ آن اولتر، غیر قابل اندازه‌گیری است. یکبار که ما به استواری شرایط لازم برای سوسیالیسم را فراچنگ آوردیم - شرایط ننی، بنیادهای فرهنگی و آرمانی - ما میتوانیم راههای به نمر رسیدن آن شرایط و ابزار اولیه را کشف کنیم. بی صرف وقتی اولیه... مانیازی به تکرار اشتباههای تفکر بین‌الملل درم نداریم که به مفهوم تازه‌ی مارکسگرا در زمینه‌ی تکامل اجتماعی برای پیش‌بینی‌ی یک انقلاب عقب مانده پیش‌بینی کند...

۲- نقش نگره

اکنون روشن است که دقت ویژه‌ئی میتواند تنها از طریق درک نگره برقرار گردد. در زمانی که نگره، در سالهای

پسین، زیر حمله قرار گرفته است، ما نیاز داریم عادت به نگره را بازسازی کنیم - یا توجه به احتیاط فراگرفته از تفکر دراز مدت غیر-مارکسگرا و نقضای افزونشده برای دانش‌شناسی... ساختار عمیق واقعیت پیدرنگ آشکار نمیشود و بمباران مداوم از سوی احساسها و اطلاع برای آشکارگردانی ساختارهای اساسی بسنده نیست.

آیا این نگره-گرانی ست؟ ضربه‌ی فرانونین که اکنون اندکی از جلا افتاده است لیکن بسیار حاضر است، علیه گسترش افزون نگره اخطار میکند. مسئله بی‌تردید واقعی است و ما باید به گونه‌ی مطمئن، از "نگره به خاطر نگره" پرهیز کنیم. نگره-گرانی، باری، به دشواری مهمترین مسئله برای چپ است... (آدم نظر مارکس رادریاره‌ی عموم فرانسه‌ئی‌ها به باد می‌آورد "پیوسته بی‌صبر برای رسیدن به یک نتیجه") گرایش‌های بسیار رایج در راستای آروین-گرانی ست و احساس-گرانی، درهم کوبیدن و دگرگون کردن اندیشه با فشار رویدادهای جاری و گرایش‌های اندیشگی. بویژه در زمانهای آشوبگر و شورش-آمیز، ما نیازمندیم ساختارنگره‌ئی را نیرومند و کارآزموده کنیم، که ما را قادر می‌گرداند "گامی به عقب برداریم" و به زمان حاضر بنگریم، در چارچوبی که ژرفا-نمای‌ی منظم به ما می‌بخشد.

۳- همنهشت : درگزشتن از مرزهای انضباطی

یک فهرست سوگیرانه و ناکامل از ترکیب کنندگان که برای هم-نهشتی فریاد میکنند در بر دارنده اقتصاد سیانسی، نگره‌ی تشکیل پیشا-سرمایه‌داری ست (و مفهوم، مادی‌ی تاریخی که کلی ارائه شده باشد). (Hobsbaum; 1964): نگره‌ی دولت (Picciotto, Holloway, 1978; Das; 1990; 1997) و "نگره‌ی ملی" (مطالعه سرزمینی یا انلیمی / فرهنگی / همبستگی‌های زبانی که آزادانه ملت‌ها نامیده شده یا قومیت‌ها) (لکزامبورگ، ۱۹۷۶، لنین ۱۹۶۷). این سان مرزهای انضباطی‌ی دانشگاهی در اینجا کمکی نکرده‌اند اما مسئله ژرفتر است. "اقتصاد-دانان مارکسگرا روی نگره‌ی "اقتصاد" سرمایه‌داری کار میکنند (خود آن آهنگچی با برآیندها). در درازای گستره و شدت بسامدها، دوان از نگره به سیاست اجرایی، آنان که بر پایان گذشته کار میکنند، اغلب هرگز به آخرین نتیجه نمی‌رسند و هیچ نظر شخصی درپاره‌ی امور سیاسی ندارند... نویسندگان در کار یا پیرامون موضوع، به نوبه، در شکست‌های خود برای کاربرد اقتصادی در کارها، فرضیه‌های هوشیارانه‌تری به کار می‌برند در این زمینه که آخریها برای پیشکش کاربرد، چیز اندکی دارند. ما " رویه‌های آسایش" متفاوتی در کاربرد رویه‌های مختلف انتزاعی را تجربه میکنیم. وجود این تقسیم نیست که زحمت-افزاست. اولتر این واقعیت است که تقسیم، بی‌چون و چرا پذیرفته میشود، با اندک تلاشی برای پیروزی بر آن.

موضوع مورد نظر اساسی، مطالعه‌ی اقتصاد امروز جهانی ست. بسیاری از نویسندگان در این زمینه به امپریالیسم می‌پردازند، بی‌رویه-رونی با آن. آنان، هم‌چنین، گرایش دارند، اقتصاد سیاسی را ندیده بگیرند، با این فرض ضمنی، که "کاپیتال" مارکس تنها، به شیوه‌ئی حاشیه‌ئی وابسته به دل‌بستگی‌ی آنان است. نگره-پردازان دولتی، بیشتر اقتصاد سیاسی را نادیده می‌گیرند و به جای آن روی مسائل مختلف تمرکز می‌یابند - با گسترش و چگونگی خود-مختاری‌ی زمامداران. دیگران روی بود یا نبود یک طبقه سرمایه‌دار بین‌المللی بحث میکنند... بی‌دریافت این که بین‌المللی با فوق‌ملی بودن تا زمانی که ما مفهوم دقیق ملی را در چنان وضعی به دست نیاورده‌ایم، دریافت پذیر نیست. چه چیزی "ملت‌ها" ی دوران سرمایه‌داری را در ارتباط با واحدهای مشابه‌ی خاکمی - فرهنگی از دورانهای پیشین متمایز می‌سازد؟ نکات عمده باید روشن گردد و روابط اقتصادی، هرگاه قرار باشد ناپسندگیهای هر ملت را، جداگانه، بشناسیم.

۴- مراحل و اصول مطالعه

اندیشه‌ی نقشه برداری و سنجش، مرکز سنت مارکسگرا ست: " در نظر بگیرید حساب‌گرایی‌ی مارکس را در زمینه‌ی بورژوازی‌ی آسیائی مارکس؛ آسیائی، قدیمی، فنودال و بورژوازی‌ی امروزین" در پیشگفتار " هدیه به نقد اقتصاد سیاسی " با "مفهوم انباشت سرمایه‌ی اولیه را"... مفهوم هنوز باید، با دقت زیاد، تکامل یابد به ویژه پس از انجام که به اعتقاد ما آثار بزرگی در سازمان کنونی دارد.

سنت مارکسگرا تنوعی غنی در این زمینه پیش می‌گذارد: نسل BAUER، لنین، هیلفردینگ، کائوتسکی،

BUKHARIN، یک مرحله‌ی "دیر" سرمایه‌داری را پیشگزارد، به نام امپریالیسم، سرمایه‌مالی، سرمایه‌داری انحصاری".

سنت مارکسگرا تنوعی غنی در زمینه بررسی به تحولات به دست می‌دهد. نژادهای BAUER / لینن / هیلفردینگ / کائوتسکی / بوخارین، یک مرحله یا وضع دیرتر سرمایه‌داری را پیشنهاد کردند، که به گونه‌نی متنوع "امپریالیسم" خوانده شده یا "سرمایه‌ی مالی" یا "سرمایه‌ی انحصاری".

ارنست مندل در مارس ۱۹۷۵ اصطلاح "سرمایه‌داری‌ی زیر" را مطرح کرد که دارای این فایده است که بر اساس دریافتهای نخستین و برتر، پایان نمی‌ابد، اما همچنان می‌تواند پایانی پیرامون جلوگیری از آن "سرمایه‌داری‌ی انحصاری" باشد...

باری مبادی‌ی تعریف مراحل یا انتقال از یکی به دیگری تشریح نشده است. تراکم سرمایه، آشکارا به نقطه‌ای می‌رسد که در آن طبع و ماهیت سرمایه، تغییر شکل می‌دهد، رقابت آمیز با انحصارگری و در زمینه‌ی رفتار (پاسخ غیر مثبت پذیرا به قیمت‌های بیرونی) به رزمایانه. لینن از پیوند با درهم-آمیزی‌ی سرمایه‌های بانکی با سرمایه‌های صنعتی سخن می‌گوید تا سرمایه‌ی مالی را ایجاد کنند- هرچند روشن نیست چرا چنین رویداد مالی دهها سال پیش نمی‌توانست انجام گیرد... یا چرا در شرایط کیفی‌ی روزگار تازه سرمایه‌داری امکانپذیر شده است.

"سرمایه‌داری‌ی انحصاری‌ی دولتی"- دریافت مرکزی‌ی احزاب کمونیست در سده ۲۰ م و لادبراین نادیده گرفته شده از سوی مارکسگرایان غیر کمونیست- در ارتباط با دوران آزادی-گرا یا رقابتی‌ی پیشین بک نقش قطعی‌ی افزون و بالا برده برای دولت، در ارتباط با دوران آزادی-گرا یا رقابتی، و یک تعبیر و تفسیر استوارتر میان اقدام‌های اجرائی‌ی دولت و نمایندگان سرمایه‌داری‌ی انحصاری قائل بودند (KUUSINEN 1960, PEVZNER 1984). برخلاف نظر عادی‌ی مارکسگرایان باختری درباره‌ی وضع انحصار-گر دولت، تنوعی در زمینه‌ی فرموله کردن دقیق روابط میان دولت و انحصارگری، در این چارچوب وجود دارد... نگره پردازان انحصار دولتی باری همان روش توصیفی‌ی شیوه-شناسی را، که از سوی نخستین نسل پس از مارکس به کار گرفته شده به کار می‌برند: کیفیت‌های جدید، همان سان و در لحظه‌ی که روی افق ظاهر میشوند، اعلام می‌گردند و ناحدودی در برخی نکات، همچون مرحله‌ای تازه، تشریح می‌گردند...

تاکید بر وضع دولت، گونه‌ی متفاوتی از دوران را، نسبت به گسترش امپریالیسم پیش می‌گزارد: سرمایه‌داری‌ی انحصاری‌ی دولتی فقط از ۱۹۳۱، همچون برآیندی از بحران بزرگ، پدید آمد. مکتب‌ها و شخصیت‌های دیگری، همچون پل سوئیزی، سرچشمه را سرمایه انحصارگر یافته‌اند که دولت را از سرمایه‌داری‌ی انحصاری بیرون می‌برد. مرحله‌ی انحصار در این نظر براساس محدودیت تقاضا استوار است، و همگام با نظریه‌ی رکود، سرمایه‌داری رشد-کننده به گونه‌نی افزایش-یابنده در اثر تقاضای محدود آماده و مستعد رکود و بحران می‌گردد (STEINDL 1952) (MINSKY 1982) هرچند در اردویی مارکسگرای باختری ما نگره‌ی قانونی پیدا می‌کنیم... هرچند در دهه‌ی ۱۹۹۰ بسیاری از قانون‌گرایان پس-مارکسگرا شده بودند یا مارکسگرایی را رها کرده بودند، و ساختار اجتماعی‌ی نمونه انباشت را پیدا می‌کنیم. این مکتب‌ها، جانشینی‌ی نظامی را پیشنهاد می‌کنند، استوار بر انباشت یا قراردادهای اجتماعی... و سرانجام، جایگاه UNO SCHOOL، مکتب یونو، را به کونا‌های میاوریم. نگره پردازان یونو از مارکسگرای ژاپنی، KOZO UNO الهام می‌گیرند. آنان سه رویه‌ی مثبت بررسی و تحقیق را در کار می‌آورند: اصول ناب اقتصاد سرمایه‌داری، نگره‌ی داربست یا مرحله‌نی؛ و تحلیل تاریخی را. اصل یا اقدام برتر نگره‌نی جدا نگاهداشتن این رویه‌هاست، در حالی که مارکس و بسیاری دیگران، گرایش دارند میان آنها، بی یک رویه‌ی آگاهانه، بخرزند. بدین طریق نگره‌ی مراحل از نگره‌ی "ناب" انباشتگی، همانند یک اصل جدا نگاهداشته شده است. مراحل-مکانیزم، آزاده-گرایی، امپریالیسم، در بیشترین فرمولسازها- این سان برابر برنامه از اصول و بنیاد در نگره، به شیوه‌ی من، محروم گردیده‌اند، و لادبراین، خودکامانه و غیر-نگره‌یی می‌مانند...

مفاهیم مطالعه‌یی دیگر در بردارنده‌ی تسلط در یک دوره یا دیگری از ارزش‌های-کاربردی ست. این سان، راه آهن، اتومبیلها، الکترونیک، روزگار خبریابی... ممکن است هر کدام یک مرحله‌ی انباشت سرمایه‌داری را نمایندگی

کنند. این گونه مراحل، هیچ وابستگی با یکدیگر ندارند و نه هیچ پایگاه برای پیش‌بینی چگونگی مرحله‌ی بعدی. و توصیف چنین وضع تاریخی، به تعریف چگونگی زمان حال کمی نمی‌رساند.

۵- زمان بندی‌ی نگره‌نی

بخش II که در زیر می‌آید، یک نمونه‌ی مقدماتی‌ی وضع دوران سرمایه‌داری است. این بخش بر سه عامل استوار است، الف) مرحله‌ی نگره‌نی... ب) سه لایه یا رویه‌ی جدا شده و پ) پخشیدگی‌ی زمین‌ی سرمایه‌داری. این آخرین باید در انباشت سرمایه مورد مطالعه قرار گیرد...

الف. مرحله‌ی نگره‌نی و انتقال نگره‌نی. مرحله نگره‌نی باید از مراحل توصیف و تعریفی تفکیک گردد که از ملاحظه‌های دیگر آروین-گرا و عملی جدا گردیده و گامی اساسی در راستای درک نگره است...

مراحل نگره‌نی مراحل هستند در تکامل هدف، که در روابط پیچیده‌ی عادی در فرایند واقعی تاریخ جای دارند. این موارد الگو-وار برای این تشخیص، نگره‌ی همگانی‌ی تکامل اجتماعی است که در آن دسته‌های جدا و ناهمبسته‌ی شیوه‌های تولید (به چیم گروهی، بردگی، فئودال، سرمایه‌داری، سوسیالیستی/کمونیستی) بر یکدیگر پیروز و جانشین شوند و تنها در آن شیوه، هر یک خاهان گذشته و به نوبه بر جاگزارنده‌ی پایگاههایی برای دنبال کننده... تاریخ تنها تنوع پیچیده‌نی از جامعه‌ها را نشان می‌دهد که شیوه‌های متفاوت تولید با هم ترکیب شده‌اند، انتقال‌ها در زمینه‌ی چگونگی با یکدیگر آمیخته‌اند و ممکن است ادامه یابند یا مانع یکدیگر گردند... به ویژه، هیچ فرضیه‌نی در کار نیست که، یک راه تکاملی به مرحله‌ی کمال برسد؛ تضمینی برای بازماندن هم وجود ندارد. مبارزه و جنگ طبقه‌نی هربار با یک آشتی‌ی انقلابی‌ی جامعه به گستردگی یا به نابودی همگانی طبقه‌های جنگنده، پایان گرفت: مارکس و انگلس ۱۸۴۸...

این که آیا یک گزارش اجبارکننده از دوران سرمایه‌داری در تاس مراحل نگره‌نی میتوان ترتیب داد یا نه، وضع و تاریخ موجود ادوار در بیشتر موارد، چنین امکانی به وجود نمی‌آورد... نکته برای این لحظه این است که دسته‌های ضرور در مرحله‌ی پیشین پاسخ این که "چرا" انتقال به وضع کنونی انجام گردید را به دست می‌دهد.

ب) موانع قرار گرفته و عینیت‌های پیروز. امتیاز و تشخیص میان کلیت برآمیخته‌ی اجتماعی در یک سو و تاریخ جسیم در سوی دیگر، خردگان یا جزئیات را فرامی‌بخشد. تنها دو رویه‌ی کارآمد برای انتزاع وجود ندارد؛ که چنداناً این امر به مفاهیم "مجرده‌های قرار گرفته" و "عینیت یا تن‌های پای" هستی می‌بخشد... زمان‌بندی مثلاً در رویه‌ی انتزاعی پیچیده است، باز تعیین شده با یک زمان‌بندی دوم و بر رویه‌ی به نسبت مطلق شکل‌گیری اجتماعی سرمایه‌داری. این خود بر تنوع در کارآمده با تغییرات جغرافیایی، آب و هوایی و منابع برای تکامل سرمایه‌داری قرار دارد، که به تکامل ناموار و جورا-جور، پراکنش، پیروزی، و گسترش میدان می‌دهد. تکامل ناهموار دلیل بزرگی است که چرا مراحل نگره‌نی در دانسته‌ها به دشواری "یافت" میشوند، هستی دهنده به مباحثه‌های غیر ضرور درباره‌ی تاریخ انتقال میان مراحل. تاریخها قطعی نیستند از آن که انتقال‌ها، در اثر مراحل مختلف تکامل جامعه‌های سرمایه‌داری نامشخص‌اند، تکاملی متفاوت که به یکدیگر از طریق بازرگانی و فرهنگ عمومی شکل می‌بخشند...

برای بررسی حاضر سه نمونه‌نی استوار بر رویه‌ها را مطالعه میکنیم، که البته رویه‌های دیگر نیز ممکن است سودمند باشند. نخستین نمونه، کلیت سرمایه‌داری بر آمیخته‌ی انتزاعی است که در آن شکل‌گیری اجتماعی و شیوه و آرنج تولید همانند و منطبق‌اند. برای بر آوردن و دریافت مراحل نگره‌نی در این رویه، ما باید تکامل سرمایه‌داری را، انجام گیرنده روی یک کره تصور کنیم، با یک قاره‌ی تنها و هماهنگ، ما به کوتاهی از تکامل ناهموار و آنچه در بر دارد، سود می‌گیریم...

مارکس در "۱۸۴۸ پروم" با این مسئله درگیر شد. در نخستین نیمه‌ی سده‌ی ۱۹ م. شیوه‌ی زیرین تولید و ساختار طبقه‌نی در فرانسه، دچار تغییرهای مهم نمی‌گردید... دوام سلطنت که محرکی سیاسی بود، سرگرم دگرگونی میشد و این در ساختار تولید ساقه‌زدنی بود در راستای دراز پیشرفت و واپس‌نشینی - و گسترش آشکار - طبقه‌ی کارگر در ارتباط با قدرت سرمایه‌داری در سده‌ی ۲۰ م و تا امروز.

دور دراز بر این دریافت ما از آغاز سده‌ی ۲۱ م اساسی است. در نمونه‌ی ناهموار تکامل دوم، توجه متمرکز بر نگره است در راس و پیشرفت / پس نشینی در ذیل.

ب. بخش سرمایه‌داری. سرمایه‌داری در بیرون میان سرزمینهای بخش می‌گردد که روابط پیشا-سرمایه‌داری وجود دارد. این را نمیتوان رویدادی دانست. چگونه سرمایه‌داری به درون راه می‌یابد و سرانجام جای روابط پیشا-سرمایه‌داری را می‌گیرد، قلب نگره‌ی انتقال از فنودالیزم - به - سرمایه‌داری است... و آن تحقیق نقطه‌ی آغاز یک نگره‌ی بخش و پراکنش سرمایه‌داری به طور کلی است. پراکنش نفوذ سرمایه‌داری درون سرزمینهای غیر سرمایه‌داری است. آن باید از تراکم سرمایه‌داری تشخیص داده و جدا گردد: نظام خود-پیش‌ران و خود-تولیدگر فروش / خرید قدرت کار و تصاحب ارزش-اضافی است، در فضایی که روابط طبقه‌ی کارگر هم - اکنون پایه‌ریزی شده است، مارکسگرانی پیشرفت بسیار افزونتری با انباشت سرمایه کرده است تا گسترش آن؛ این ممکن است تا یک پاره بدان علت باشد که شخص مارکس به انباشت سرمایه همچون یک قضیه‌ی دلبستگی نگره‌نی در سرمایه نزدیک گردید در حالی که گسترش سرمایه بیشتر وابسته‌ی تعریف تاریخی بود. جای دادن گسترش در قلمرو نگره به تاسیس یک چهارچوب نگره‌نی بیشتر کمک میکند.

II. انباشت، بخش و پراکنش، ملت و دولت: یک هم‌نهشتگر یا ترکیب کننده‌ی تقسیم‌بندی‌ی دورانهای سرمایه.

نمونه میتواند به بهترین وجه در یک نمودار تکامل یافته نمایش داده شود، که خلاصه‌ی منطقی از استدلال است. اصل سازمان‌دهنده، نمایش تمایز یا ناسانی است میان انتشار سرمایه و انباشت سرمایه (در راستای عمودی). و میان صحنه‌ی داخلی و صحنه‌ی خارجی عمل (در راستای افقی). "داخلی" به تشکیل بازار داخلی اشاره دارد. در کشورهایی که انتقال به سرمایه‌داری را تجربه میکنند. خارجی ناظر بر تشکیل مستعمره است. تمایز میان داخلی / خارجی خود وابسته‌ی راه تکامل میباشد.

مراحل تکامل سرمایه‌داری:

پراکنش و گسترش مرحله‌ی اول: "بازار گرانی، سوداگری." فراگیرها و محصورسازها، پروتوسازی اجباری. استعمارنظامی: فروپاشی بازارها، تشکیلات پیشا سرمایه‌داری و دگرگونیها

انتقال I: درآمیزی ملتها، آفرینش تمایز و فاهمگونی میان درونی و بیرونی. شرایطی که برای اشکال رواداری کنش‌پذیری دولتی در درون پدید می‌آید.

انباشت: مرحله II "آزادی گرانی" انباشت خود جوش، دولت کنش‌پذیر، چیرگی استوار بر - ملت، رفتار و واکنش محدود حاکم بر رقابت سرمایه‌داری

انتقال II: تجاوز سرمایه. مرزهای ملی: رفتار رزمابانه، (رزم-تدبیری) تا رویه قدرت دولتی گسترش می‌یابد.

مرحله III "امپراتوری" تشکیل بازار جهانی، رقابت نظامی، جنگ، "هرج و مرج" و "آناشسی" بین المللی و قطبی شدن. دومرحله‌ی فرعی یا جزء معلول دوران تعلیق دراز شوروی.

انتقال III: تشکیل پروتاریای جهانی، خود-پیشرانی، تراکم سرمایه، پژمردن تمایز و ناسانی درونی / بیرونی.

مرحله IV "جهانی شدن" تحقق کامل انباشت سرمایه با حالت پذیرای جهانی. تضاد: برتری و چیرگی بی‌هوشیاری ملی، "دیگران"

۱. مرحله I و انتقال I

"انتشار" را با "داخلی" ترکیب میکنند. در حالی که با مشخصه‌های عادی "مکتب سوداگری" یا "انباشت اولیه" هم‌معنا یا مترادف نیست، "داخلی" ناظر است بر تشکیل بازارهای داخلی در کشورهایی که انتقال به سرمایه‌داری را می‌آموزند. مستعمره کردن از بیرون، غارت امریکاها، جریان طلا به درون، به بردگی در آوردن جمعیت آفریقا و امریکا و غیره، البته نقشی عالی و آشکار در این دوران بازی میکند. نوند پرنکاپو و پویا، باری، با تغییر شکل درونی سر و کار دارد که تاثیر و کارکرد امپراتوری استعماری بیرونی و بازرگانی بین‌المللی را

تعیین میگرداند و این سان برچسب "درونی" را. تنها پس از این که ساختمان ملی کامل گردید، نیروی بیرونی درون کانون میاید.

پیش شرایط بازار برای به دست آوردن کیفیت تکاملی پویا-مجزا و شناخته شده در برابر بیرون گرانی ی پیوسته غیرفعال تاریخی خود-تاش ویژه ی نیروهای تولیدی است که در فنودالیزم تکامل یافته اند: برآمدن افزونی فرد-افزونی نی بر نیازمندیهای ادامه ی زندگی در تولید فردی- در برابری و رویارویی با افزونه ی گروهی دورانه ی پیشین که تشکیل اساسی طبقه های استثمار-گر را پایه ریزی کرد. این افزونه، به دلایل ضروری، تنها درون تولید (کاخهای اشرافی) سر بر میاورد که استثمار کم-میزان طبقه نی (دست آوردن افزونه) را با خود-مختاری ی متناسب برای تولید-کنندگان مستقیم و آمیزه ی همگام در راستای نوآوری میامیزد. این شیوه یا نظام که هرگز پیش از یک اقلیت از جمعیت را، در کشورهای فنودال اروپای باختری و شمالی (البته در بر گیرنده ی بریتانیا) در بر نمیگیرد، با این حال پایگاه تکامل شدید نبردهای تولیدی بود، و لادبراین، "گرمخانه" یا دستگاه جوجه-کشی ی افزونه ی فردی. این افزونه گسترش بازرگانی را در پابانه های "سده های میانه" شدنی میگرداند...؛ بازرگانی اینسان کیفیت *deus ex machina*، مشکل گشای خارج از دستگاه را، که در همه ی شیوه های حساب تعریفی به دست میاورد، از دست میدهد...

انتقال به سرمایه داری (انتقال I) هم در بر دارنده مسائل و هم به درازا کشاندنی است. آن نیازمند انباشت ابزار تولید در دستهای یک طبقه ی حاکم اقلیت است که ثروتش در تاشهای با ارزش پرقیمت تجسم و موجودیت یافته است، و محروم کردن تولیدکنندگان مستقیم از مهار بر تولید. افزونه ی در اختیار و تملک موسسه های مالی سرکوب-گر (برای مستعمره ساختن، محصور گرداندن، سلب مالکیت) میان روابط کهنه و باستانی ی پیشا-سرمایه داری فراورده و برقرار شده است، در حالی که عوامل پویا و پر-بازده تولید برای بازار یک افزونه ی نا-ثابت و اتکا-ناپذیر تولید میکنند (سازوکار اجباری ی درونه ی سرمایه داری، البته، هنوز تاسیس نشده است). بازرگانان روابط نابرابر مبادله نی با تولید کنندگان سر-راست به زور برقرار میگردانند، از طریق ایجاد نظامها و واریسی ی بستر یا مجاری ی بازرگانی، لیکن آنان هم چنین با یک اشرافیت فنودالی کاسته اما تقویت یافته، روبرو هستند (وسلطه های مطلق را افزون میسازند، که با آن به تنظیم و واریسی مالی، برای این هدف، میرسند). در بسیاری از پاره های اروپا یک تله یا نیرنگ برابری، این سان پدید میگردد، که همگام با دردمس، مرگامرگی، قحطی و غیره، راه درازی را در زمینه ی توضیح و تشریح چارچوب دراز مدت سده های این انتقال میبماید.

این بروز و پدیداری ی سرمایه داری، یا پک-و-پوز و رخساره ی همانند سرمایه داری در مرحله ی اول یک قضیه ی پراکنش و گسترش است- پراکنش پخش آرام هر دو سازندگان کالاها و کارگران دستمزدی درون یک دریای فنودال و بازار ساده ی تولید (دهقان) (شاید، در آمیخته، همچنان، با دیگر شکلهای پیشا-سرمایه داری: باج یا مالیات رعیت به ارباب یا حکمفرما، زمین- با اجاره ی زمین های صومعه یا دیرها، بردگی ی وابسته یا بازمانده و غیره). در این فرایند، بازارها همچون یک حل-کننده یا واگشا-گر عمل میکنند، فروپاشیدن اختلافات و جدایشهای فرهنگی، زبانی و اختلافات اقتصاد-محلی و آفرینش به تدریج یک فضای اجتماعی گسترده تر که درون آن مردم درمیابند تا یک هویت همگانی را بخش کنند. نیاز عملی برای نظام جاده ها و آب-راههای یک شکل حمل و نقل، وزنها و اندازه های همگانی، عاداتها و رسوم، اعمال متوجه راه باج، جریمه ها، مالیاتهای محلی، یک پول رایج پذیرفته از سوی همگان و غیره، همگانی و هموزنیزه کردن مترقی ی زندگی ی اجتماعی را تحمیل میکند. هستی های فرهنگی ی اصیل، شیه قبیله های دارای جمعیت کوچک از مردمی که عموماً برای یکدیگر شناخته و آشنا هستند، به تدریج در واحدهای بزرگتری آمیخته و منجیل میشوند و هویت ملی به این واحدها تغیر میباید. در بریتانیا، برای نمونه، بسیاری گروههای فرهنگی ی در جنگ- آنگله ها، ساکسونها... به آرامی در هم آمیخته و به هم جوش میخورند... و سرانجام انگلیسی پدید میگردد... پرسش وابسته به نگره این است: چرا چنین فرایندی در زمینه ی نزدیک و یکسان شدن جهانی کوتاه میباید؟

چرا ملتها واحدهائی که در دوران برتری و استیلای سرمایه‌داری همچون یک برآیند مرحله‌ی I- میان موجودیت دائمی ماسیده و جامد میشوند تا کشورها جامعه‌های جهانی در سده ۲۱م پیدا کنند؟ ملتها چنانکه میدانیم، همیشه وجود نداشتند. به هنگام انقلاب فرانسه، فقط حدود ده درصد جمعیت سرزمینی که ما امروز "فرانسه" مینامیم، به زبانی سخن میگفتند شناختنی نسبت به آنچه ما امروز "فرانسه‌نی" میشناسیم، این جمعیتی بود، پیرامون ناحیه‌ی پاریس، با دهها زبان که سخن گفته میشد... سپانیا اسپانیا نبود، آن Las Espanas بود... مسئله چنین پدیدار میشود: چه چیزی است که پراکنش و گسترش را زندانی میکند، نتیجه بخش سرزمینهای دانسته و مشخص، هر یک با زبان و فرهنگی عادی؟ چیست که از گسترش پیشگیری میکند... پاسخی به این پرسش، چیزی به ما درباره‌ی طبع و ماهیت خود سرمایه‌داری میگوید.

برای گسترش استثمار سرمایه‌داری که خود استوارانه تولید-کننده‌ی خود باشد، فضای اجتماعی که در آن روی میدهد باید برای پیدائی و تشکیل پروتاریای نازه گسترده و وسیع باشد، تا شامل افراد انتزاعی برآهخته و تعویض-ناپذیر باشد... بازارهای کوچک تحمل چنین انتزاعی را ندارند. روابط آغازین و پیشین سرمایه‌داری در شهرهای کوچک... آنجا که هرکس برای هر دیگری شناخته است و آنجا که کارگران از یک گروه با هویتی روشن و مشخص در ارتباط با کارفرما هستند، تاش اولیه و ناپسندیده‌ی از سرمایه‌داری را تشکیل میدهد. شرایط ارزشمند کردن نیروی کار، چنان که از سوی مارکس در جلد I سرمایه تحلیل شده است، در بردارنده‌ی آفرینش یک مکان یا فضای همتاش از دیدگاه اجتماعی است، که به اندازه‌ی کافی گسترده باشد، آن چنان که کارگر با سرمایه، کلاً همچون یک فرد تبادل پذیر و غیر ضروری روبرو گردیده و افزونتر با سرمایه به طور کلی روبرو گردد- نه تنها مالک سرمایه‌ی یک فرآیند تولید ویژه یا یک بخش ویژه تولید. کارگر یک کارگر عمومی است. بر کل رشته‌ی کالاهای اندر توان؛ این البته تشکیل کار مطلق است.

مرحله‌ی II در نقطه‌ی آغاز میگردد که اجبار ماندگار و همه‌جا-گیر استوار و بنیاد-گرفته بر مطلق پروتار شدن، همچون مکانیزم مرکزی تولید و تملک با اختصاص ارزش اضافی، امکانپذیر میگردد. هنگام که این امر روی میدهد و فرایند انباشت سرمایه در میان تجربه‌ی سرمایه‌داران و کارگران، همانند، میسرآورد، ماشین آلات فرسوده و پیر "قلدر و سرکوب‌گر اقتصاد" که فرآیند پخشیدگی در مرحله‌ی I را پیش میراندند، نا-کافی و مسئله-دار میشوند. وضع از یک بازیگر فعال بودن در کار انباشت و یک نیروی قلدرانه‌ی فعال (هر دو درونی و بیرونی) عقب نشینی میکند و تاش کلاسیک و "آزاد-ساز" خود را میگیرد. دولت از بودن یک بازیگر فعال در کار انباشت و یک بازیگر فعال زورگویی سرکوب-گر (هم درونی هم بیرونی) عقب نشینی میکند و تاش کلاسیک "آزادی-گرایی" خود را برمیگزیند. انباشت ارزش افزونی خود به خودی، پیوست شونده و گسترش-یابنده‌ی سرمایه است، از طریق شکل (ارزشی گرفتن) در بازار، بی اجبار به تکیه کردن بر قدرت نیرومند و تهدید-کننده‌ی دولت که از طریق گرفتن مالیات یا عاربه‌ی پول تامین مالی میشود. این است علت- و هنگام که دولت کنشگری همچون مونور پراکنش و وحدت فرهنگی را قطع مینماید، و ملت‌ها در شکلی که ما با آن آشنایی داریم، "سخت‌گیر" میشوند.

دو ملاحظه در اینجا ارتباط پیدا میکند. نخست یک پیوستگی که میان دولت کلاسیک غیر فعال و ملت امروزین پایه‌گذاری گردیده است؛ این سان دولت ملی یا کشور یک ملیتی. شرط داشتن درجه‌ی کافی برای جذب کارگر و سرمایه بنیاد کیفیت داری است برای تشخیص میان ملت، بدین مفهوم، هستی‌های همانند دیگر در فاصله‌های زمانی پیشتر (به چیم شهر-کشور دوران باستانی مدیترانه). دوم، ما اکنون یک مثال بزرگ از انتقال نگره‌ی داریم میان یک جفت حالت یا وضع نگره‌ی، که در آن فرد به روشنی نیازمند دیگری همچون بنیاد قبلی است. ناگفته باید روشن شود که تاریخ نویسان امپراتوری، که نگران این کیفیت‌ها نیستند، هرگز آنها را نخواهند یافت؛ ما، پیش‌بینانه، یاد میگیریم که وضع انگلستان هرگز "کنش-پذیر" نبود، که احساسات و گرایش ملی، نظام دستمزد کار و غیره را دراز-زمانی پیش از وقت، پیش بینی کرد.

۲. مرحله‌ی II و انتقال II

یکبار که انتقال به اجبار و زورگویی خود به خودی و خود-انگیخته میان تولید و سخت کردن همگام ملتهای

امروزین کامل میگردد، انباشت جایگزین بخش و پراکنش میگردد، همچون پویائی مرکزی. انباشت میان دولتهای - یک ملیتی جای میگیرد، و تمایز ملی-بین المللی یا درونی / بیرونی مفهوم و اهمیت پیدا میکنند. این مرحله II است، جای گرفته در نمایش قبلی. این تجربه‌نیست که مارکس مفهوم با دریافت درونه یا مرکزی نگرهی خود، زمینه‌ی طبع و ماهیت سرمایه‌داری و منطق آن را، از آن تجربه گرفت...

درست همان گونه که زمین بزرگ فنودال همانند ماشین جوجه-کشی یا افزونی بسیار کار میکرد، همچنان دولت دارای یک ملت، قلمرو حفاظت شده‌نی نهیه میکند که درون آن سرمایه‌داری بتواند در تاش طبقه‌نی خود رشد کند. دولت یک ملیتی به جایگاه هویت شخصی و فرهنگی بدل میگردد؛ این امر، همگام و به اتفاق جادو و بت-واره ساختن روابط اجتماعی سرمایه‌داری، مرام و پنداره‌شناسی چیره-گرائی را تشکیل میدهد که طبقه‌ی کارگر را به نظام استثمار خودش وابسته میکند، ملت از هوشیاری طبقه‌نی پیشگیری میکند، چیزی که تنها به همنگام بحران پدیدار میگردد. "بازار" یک واقعیت آخشیجی یا بنیادیست، عمل‌کنان روی همه‌ی کارکنان و کنشگران اجتماعی، با نیروی آشکار قانون طبیعی. این، البته، کلید درجه‌ی بالای سفسطه و ناسره‌بازی‌ی استثمار سرمایه‌داریست، در مقایسه با همتهای پیشا-سرمایه‌داری‌ی خود.

تاسیس و پایه‌گذاری‌ی یک گستره یا زمینه‌ی اجتماعی به اندازه‌ی کانی گسترده آن چنان که ارزش‌یابی و آهنگش طبقه بتواند انجام و کامل گردد، بنیاد چیرگی و برتری‌ی روابط خود-انگیخته‌ی بازار است، همچون راهنمایی‌ی اساسی‌ی بازتولید اجتماعی و ناکنشوری‌ی پیوسته و همبسته‌ی دولت.

در مرحله‌ی II رفتار واحدهای سرمایه‌داری‌ی مهارکننده (سرمایه‌ها یا بنگاههای بسیار استوار) به آشکارترین وضع محدود است. قیمت‌های تجربه‌شده‌ی سرمایه، در بردارنده‌ی بهای نیروی کار، همانند محدودیت‌های تعیین شده با رقابت، بیرون از بررسی و کنترل مستقیم مفهوم "رقابت کامل" در کتاب اقتصاد یک برداشت با انتزاع یا بر-آهیختگی رنگ-باخته از این واقعیت است. کیفیت محدود، باری، همیشه نسبیست: سرمایه‌داران، در هر زمان، به گونه‌نی رزم-آمایانه میان یک چهارچوب محلی عمل میکنند، در رقابت با سرمایه‌داران دیگر برای رشد و برخورداری از سهم بازار، و در کشاکش و زد-و-خورد با کارگران در مرحله‌ی امر تولید، روی چگونگی و شرایط خرید / فروش قدرت کار و جذب تاشهای کار از آن. تسلط محدود همچون یک انتخاب رزم-آمایانه‌ی افراد سرمایه‌دار از فرایندها ظاهر میگردد، همانند بهانی تشکیل و رشد ناچاری و فرمانروائی، که در اجاره‌های بیرونی در ارتباط با گزینش هوشیارانه‌ی هیچ فردی، نیست. این مغز یا هسته‌ی حقیقت است در تاکید عادی و بسیار-باب سرمایه‌داری، که اغلب ضمن گفتگوها با کارگران ساخته میشود، که "ما همه محدود و وابسته‌ی توانین بازار هستیم" - یک تصور باطل واقعی که پاره‌نی از ماشین پیچیده و بفرنج تأمین و تضمین باز-تولید ساختار طبقه‌ی سرمایه‌دار و فرایند انباشتگیست.

تضاد درون-ماندگار در هسته‌ی این نظام، موضوع یک توده‌ی عظیم کار است که به سرمایه I باز میگردد. کافیست که گفته شود شرایط وجود استثمار سرمایه‌داری - یک نرخ کافی‌ی استثمار لیکن یکی که به اندازه‌ی بسنده‌ی اندک تحقق (فروش) کالاها را قابل اجرا گرداند - و شرایط برای گسترش سرمایه - یک نرخ - کافی‌ی سود - به برخورد و جنگ میرسند. این تضاد، که شکل گرفتن شگردگرائی را، با فرمانهای سرمایه‌داری درآمیخته و همبسته میکند، لیکن به هیچ وسیله محدود به آن عامل نیست، همچنان که نظام از میان مرحله‌ی II پرومند و به حد کمال میرسد. یک جنبه‌ی این فرایند رشد اندازه‌ی واحدهای سرمایه‌داری بازرسی و "کنترل" است - تمرکز و مرکزیت اختیار سرمایه، در نگرهی مارکس. این رشد بنیاد شاخص تثبیت قیمت مرحله‌ی II را از زیر کاهش میدهد و راه را برای انتقال II آماده میگرداند، که در آن انباشت داخلی جای خود را به بخش و پراکنش بیرونی میدهد.

انتقال II عوامل اساسی مفهوم انحصار دولتی را تسخیر میکند. رفتار رزم‌آمایانه پیوسته با رفتار محدود آمیخته بود؛ دوشاخگی شدید میان این دو شیوه‌ی عمل، باید، تصور میکنم، طرد و رد گردد. باری، در کار آوردن مربوط جنبه‌ی رزم-آرایانه، همگام و همچنان که سرمایه به نقطه‌ی مهمی میرسد که پاره‌ی مهمی از فعالیت آنها از مرزهای ملی میگذرد، به پایان میرسد. نظامی که میتواند (برای نخستین بار) بازرگانی‌ی بین‌المللی نامیده شود، در مرحله‌ی II پدید

میاید. این نشان می‌دهد که واحدهای سرمایه تا نقطه‌ای رشد کرده‌اند که قادرند بر قدرت دولت نفوذ کنند و بدان دست یابند، ولاد بر این چشم‌اندازهای رزم - آمایانه‌ی پدید آورند که ساخت خط‌مشی‌های سیاسی ملی را انجام می‌دهد. نقش ساختاری دولت در تأمین و تضمین شرایط برای انباشت سرمایه، بی‌توجه به درجه و میزان خود - مختاری مدیران دولتی اکنون افزون شده است، ولاد بر این، از سوی رقابت دسته‌های سرمایه‌دار، به بررسی و مهار سیاست دولت و کاربرد دستگاه دولتی انتقال یافته، در بردارنده‌ی پاره‌های نظامی، تا بخش‌های مختلف منافع درونی و بین‌المللی را پیش ببرد. این شاید درونه‌ی همبستگی انحصار دولتی است.

۳- مرحله‌ی III و انتقال III

رشد در میزان و درجه‌ی تولید، سربرآوردن و پیدائی یک بازار جهانی را پرورش می‌دهد. این بازار با یک مانع ماندگار همه‌جا - گیر روبرو می‌گردد: سخت شدن دولت ملی از انتقال I و مرحله‌ی II که از گسترش بیشتر قدرت دولت در ارتباط با درجه‌ی رشد وابسته‌ی روابط اقتصادی، جلوگیری میکند. برآیند یا نتیجه‌ی مرحله‌ی III است: یک دوران تازه دارای ویژگی رشد تضادها میان گستره‌ی انتقال اقدامات سرمایه‌ها - نخست بازرگانی سپس سرمایه - گزاری، پس از آن امور مالی - و سپس سرزمین محدود و درگیر نزاع که روی آن قدرت دولتی اعمال می‌گردد. این هرج و مرج و بی‌قانونی بین‌المللی بیان و ظهور خود را در مستعمره‌سازی، ایمپریالیزم (بالاترین و آخرین مرحله‌ی لنین) رقابت نظامی و جنگ می‌یابد. همخانی و سازگاری عمومی میان مرحله III و سده‌ی بیستم باید ساده و روشن باشد.

با مرحله‌ی II، کانون اکنون دوباره از انباشت (که البته همیشه رخ می‌دهد) به بخش و پراکنش باز می‌گردد. که اکنون، باری، روی جنبه بیرونی تمرکز یافته است: بخش قدرت سرمایه و سپس روابط سرمایه‌داری در زمینه‌ی تولید، به سرزمین‌هایی از جهان که تا این لحظه سرمایه - دار نشده‌اند.

چنان که در بالا (در بخش I) اشاره شد. انتشار سرمایه به شیوه‌ی مقایسه - پذیر با پیکره‌ی موجود کار روی انباشت سرمایه، نگره - پردازشی نشده است. این شکاف نمی‌تواند با یک نوشته یا نگره از میان برداشته شود؛ به دنبال برخی ملاحظه‌های مقدماتی آمده است.

نخست این بخردانه است که انتظار داشته باشیم نظام انتشار در مرحله‌ی III، به گونه‌ی درونی متضاد است، درست همان گونه که نظام انباشت در مرحله II چنان است. درست کردن نگره‌ی این تضاد کاریست منضم اهمیت مرکزی. مسیر پرتابی‌ی این مرحله به روشنی تشکیل یک پروتاریای جهانی و یک انباشت خود پیش اندازی در یک درجه‌بندی جهانی یا میان‌ملتهاست، این ماده‌ی انتقال III است. مقایسه‌ی مرحله‌ی I و مرحله‌ی III آموزنده است. در مرحله I، ارتش دولتی و قدرت مالی برای شکست دادن فضاها‌ی اجتماعی درونی جهت روابط تولیدی سرمایه‌داری، به کار می‌روند. این امر، باری، دراز زمانی پیش از تشکیل واحدهای بسیار زیاد رزم - آمایانه‌ی سرمایه وقوع پیدا می‌کند، که ضرورت خود آن برای بازماندن / رشد / چیرگی به آنان نیاز دارد، تا مازاد را از جمعیت تابع بالاترین نرخ ممکن، بیرون کشد. راه دیگری در کار آوریم، در مرحله‌ی I، اندازه یا حجم واحدهای بررسی و کنترل سرمایه هنوز، در مقایسه با گستردگی و بزرگی بازار، محدود است، و این امر بازار را اشتیاق و دلگرمی می‌دهد، آماده برای تغییر شکل روابط تولیدی بنیادین زیرین. بازار، در واقع، قادر است در نقش تأمین‌کننده‌ی [پرداخت] روابط پیشا - سرمایه‌داری باشد، زیرا نیروهای تولید - گر (به گونه‌ی نسبی) تکامل نیافته‌اند و واحدهای بررسی و کنترل سرمایه‌داری موجود، حکومت نمی‌کنند. فرارو یا مخالف، باری، در مرحله‌ی III درست و واقعی است، که روی نیروهای تولید افزون و ترازهای دولتی بررسی و کنترل قرار می‌گیرد (شرکت‌های میان‌ملتها) که در مرحله‌ی II تکامل یافته‌اند. تضاد مرحله‌ی III، سپس، ناهمخوانی است میان میزان وسیع سرمایه که میکوشد نفوذ پیدا کند و مقدار کوچک و ناتوانی و بی - نیروئی عمل - کنندگان در محیط پیشا - سرمایه‌داری که رخنه کرده‌اند. مرحله‌ی III، بنابراین، یک بحران بخش و گسترش سرمایه‌داری با بحران گسترش را آشکار می‌گرداند، یا بحران بخش و گسترش: یک شکست پایدار در پایه‌گزاری و تاسیس روابط سرمایه‌داری "روی زمین" در پیشتر پاره‌های "جهان سوم" (که اکنون در بردارنده‌ی پاره‌های بزرگ "جهان دوم" گذشته است). این یک نکته‌ی بااهمیت قابل ملاحظه است.

دوم، همانند بررسی‌های ما از نمونه‌های بررسی و ارزیابی‌های نزدیکتر به زمان حال، جای دادن انتزاع (تشریح شده در بخش I) باید در نظر گرفته شود. چنان که تعهد شد، ما از رویه‌های دوم خواهیم گذشت، در بردارنده‌ی اختلاف‌های جغرافیائی و تکامل ناهموار، و سراسر است‌تر به رویه‌ی سوم: چرخه‌ی تعادل - نیروها. در این زمینه، سده‌ی بیستم نه تنها یک ابزار به درازا کشیده از مرحله‌ی III را، در اثر بحران انتشار نشان می‌دهد، آن هم چنین چیزی را منعکس میکند که ممکن است "دوران شوروی" نامیده گردد: مدت قدرت شوروی میان ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۹-۱۹۹۱. انقلاب شوروی و دوران پی‌آمد آن - در بردارنده‌ی به ویژه انقلاب ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ چین - برای طبقه‌ی کارگر، یک حرکت به پیش بود، به مقیاس جهانی، به رغم شرایط تکامل نیافته‌ی آن طبقه و شرایط زندگی و هستی‌های آن در بیشتر جاهائی که موجهای بزرگ پشت سر هم انجام می‌گیرد. این تهاجم طبقه‌ی کارگر با تجهیز شدن همگانی‌ی کشورهای بیشتر پیشرفته‌ی سرمایه‌دار در مدت بحران بزرگ، آمیخته شد، و همه‌ی این رویدادها، (از دیدگاه طبقه‌ی کارگر) مرحله‌ی بالای دوران برابری و تعادل نیروها را پدید می‌آورد. ادغام یا چگالش قدرت سرمایه پس از جهان - جنگ II و پدیدآئی تضادهای ژرفا - گیرنده درون کشورهای گروه - سوسیالیست برگشت چرخه با زمان را در یک راستای پایین نشانه می‌زند و وضع و حالتی که هنوز همچنان پیش می‌رود.

پیامد کار مرحله‌ی III است، معمولاً مشخص شده و سبب‌های هرج و مرج بین‌المللی و سعی و تلاش‌های دراز شده برای بخش، مرحله‌نی که در بهترین دریافت، بخش شده به دو دوره است: پیشتر و پس از دوران باز ایستی شوروی. پیش از ۱۹۱۷ ما شاهد مرحله‌ی III در دیس کلاسیک انسانی‌اش هستیم، همچون رقابت با دولت‌های ملی که از سوی منافع رزم‌امایانه‌ی مراکز سرمایه‌داری گرفتار شده‌اند، درون آنها و جای گرفته درون تلاش و کوشش جهت بانن حوزه‌های نفوذ و امپراتوری که در جهان - جنگ I به اوج رسیده‌اند. دوران فترت یک فروهستگی یا یک تغییر کیفیتی است که وجود و زندگی‌ی یک جهان دوم در آن، بیرون از بررسی‌ی سرمایه‌داری موجب یک پاره زمان اتحاد رزم‌امایانه می‌گردد میان قدرتهای سرمایه‌داری جنگنده (جنگ سرد)، و (طعنه‌آمیز) برای مهرآمیز کردن بخش و پراکنش روابط سرمایه‌داری در جهان سوم. با سقوط شوروی، دوره‌ی دوم مرحله‌ی III پدید می‌گردد: این پدیده‌ی "جهانی شدن" موقت است، و آن تضاد نهادین یا دوران زاد این مرحله را در روشنائی‌ی کامل فرار می‌دهد: اندازه و ابعاد گسترده و وسیع واحدهای بررسی و کنترل، ترکیب شده با گسترش آنها فراسوی دست - رسی‌ی دولتهای ملی. که به تنهایی ظرفیت انتقال نفوذ جمعیت زیر - دست و عوامل زیاده‌تر نیز - بین و دور اندیشی در نظام حاکم سرمایه‌داری را دارند. نتیجه: فطری شدن غیر - متداول، و فرایند بخش و پراکنده شده‌ی کهنه. انتقال III، این‌مان، یک انتقال پرزحمت و به دراز کشیده است.

۴- مرحله‌ی IV

مرگه انتقال III بتواند کامل گردد، آن به چیم پدیداری‌ی انباشت سرمایه به میزان و رویه‌نی جهانی است - پیوند "انباشت" و "بیرونی" در بررسی - که، چنان که امروز روشن است، بسیار زیاده‌تر از یک دسته فرایندهای انباشت ملی‌ی همزمان و توأم است (گونه‌نی از مرحله‌ی II بی‌یک پیرامون بیرونی‌ی پیش‌سرمایه‌داری). مرحله IV شامل وضع یا حالتی غیر - فعال جهانی خواهد بود، پایانی برای انتشار (که به طور اساسی کامل شده است) و یک انباشت، استوار بر، بار دیگر، نیروی درون - زاد سرکوب - گر تولید معتبر شده زیر بررسی و کنترل سرمایه‌داری. (آن هم چنین، به گونه‌نی اساسی، امتیاز درونی / بیرونی را که از سوی انتقال I به وجود آورده شده بود، باطل می‌کند). امکان‌پذیری مرحله‌ی IV روی این امر برمیگردد که آیا وضع و حالت جهانی میتواند یک ناش هویت غیر - طبقه‌نی به وجود آورد - در غیبت "دیگران"، عامل بیگانه‌ی بیرونی که "ما"ی هویت ملی را انگیزنده و ترغیب میکنند - کانی برای نگاهداری‌ی برتری‌ی آرمان سرمایه‌داری. نقش معتبرسازی‌ی قیمت در بت - واره ساختن روابط اجتماعی و باز تولید برتری و چیرگی در غیبت تقسیم ملی بیشتر مرکزی میشود. در حالی که برخی تاشهای تضادهای طبقه‌نی‌ی انباشت سرمایه، که در اصل در مرحله‌ی II تعیین هویت شده، به اصرار در نقش بازار آزاد ادامه خواهند داد، نقش آرمان "بازار آزاد" حساس و حیاتی میشود. تا دامنه و وسعتی که هویت ملی نمیتواند به طول کامل جانشین پیدا کند، بحران موجود اندر - توان درون انباشت، با یک "بحران چیره‌گر" افزوده و کامل میشود. این

گرایش مرحله‌ی IV برای ایجاد و افزایش پوشش ناکافی آرمان - ملی استعمار سرمایه‌داری - یک سوراخ در لایه‌ی چیره - گری، که چنان بگوئیم - یک تضاد سرشتی و درون - زاد است. درون این دریافت، "انتقال IV" (که در بخش مربوط نگره - سان نشده است) انقلابی سوسیالیستی خواهد بود. در این مرحله، سرمایه‌داری البته هیچ جایگاه دیگری برای رفتن ندارد.

در پایان دادن به این بحث، ما به بن‌مایه‌ی روش - شناسانه‌ی خود باز می‌گردیم: نیازمندیهای یک نمونه‌ی (نکره‌نی‌ی) مطالعاتی اصیل - اموال زنجیر - شده‌ی مراحل باید روشن باشد: در رویه یا نراز کلیت مجرد آغاز دوران سرمایه‌داری که تشریح شده است، هر مرحله به مرحله‌ی پیشین همچون پرفکتی با بنیاد نیاز دارد، و هر یک به مرده - ریک گزاری، برای مرحله‌ی بعدی، برخی شروط اساسی برای رسیدن آن مرحله‌ی نا برآید. مرحله‌ی IV، برای مثال، نیازمند وضع و حالت جهانی است، که نگره - پردازان طبقه‌ی سرمایه‌دار انتقالی، به مؤسسه‌های جهان سربر آورند و همچون [چیزهائی] درون - ماندگار بنگرند... چنان وضعی نمیتواند تکامل پیدا کند، مگر بر بنیاد یا اساس روابط کمتر با بیشتر سرمایه‌داری همگانی روی کره‌ی زمین - به هم ریختگی و پراکنش تکامل یافته در مرحله‌ی III. مرحله‌ی III، به نوبه، نیازمند سرمایه‌داران میان - حالی است که تنها میتواند برآید انباشت ممکن شده وسیله وضع غیرفعال مرحله II باشد. یا کنارگزاری در هم آمیزی عوامل، میان شکل - گیری اجتماعی سرمایه‌داری در مراحل مختلف تکامل، ما یک دریافت مطالعاتی تعیین - کننده در زمینه‌ی تکامل سرمایه‌داری در رویه‌های همگانی مطلق داریم. این از تاریخ پیچیده‌ی هستی اجتماعی و انتقال از میان تکامل حکومت سده‌های سرمایه‌داری، بیرون کشیده شده است، و ابزار سازماندهنده برای تفکر جدی پیرامون واقعیت درونی آن تاریخ است - در بردارنده‌ی پدیداری آن، میان آخرین چیز مورد توجه ما، لحظه‌ی حاضر

III آرشهایی برای اکنون؛ به کار بردن نمونه‌ی اندازه - گیری در اتصالیهای جاری

برخی گزارشگران، چنان که پیشتر اشاره شد، همه‌ی اندیشه‌گری درباره‌ی نمونه‌های اندازه‌گیری را به گونه‌ی درونزاد محافظه کارانه مینگردند. من (آشکارا) چنان اعتقادی را نمی‌پذیرم. با این همه، کار کردن با منطق اندازه‌گیری درونی از اقتصاد جهان سرمایه‌داری، دعوت روشنی است برای پرسش درباره‌ی نیازمندیهای عینی جهت فراسوی سرمایه‌داری رفتن. این یک اعتراف است بر این که کنشگران تغییر اجتماعی، در هر دورانی از تاریخ میان یک خلاء یا تهیگی عمل نمیکنند؛ "تاریخ خود را درست همان گونه که دوست دارند، نمیسازند"، تا یک عبارت معروف را به عاریت بگیرم (مارکس...) هیچ چیز در بررسی نمونه‌ی اندازه‌گیری، نقش کارگزاری، سازمان و هوشیاری را انکار نمیکنند، یا چنین پیشنهاد نمیکنند که اراده و گرایش ما برای حرکت به سوی جامعه‌نی که ارزش نیروی انسانی را دارد باید از سوی برخی انواع پایانه‌های مرموز تاریخ ختثا گردد. با این حال، مرزهایی برای آنچه میتواند در هر دوره‌ی زمانی، که به محدودیت پابانی در ترقی‌ی انسانی اشاره میکند، موجود است، اما اولین راهی هم که میتواند هرگام را به پیش ببرد، وجود دارد. با این سادگی و وضوح مسئله - آیز باید روبرو شد، مگر این که ما (نه به نام سنت مارکسگرانی، به طور مطمئن؟) در این استدلال هستیم که اراده و خاست برای دستیابی تمام است و هرچیز امکان - پذیر.

با گفتن این و با مراجعه به نمونه‌ی بخش II، من معتقدم، ما، در حال حاضر، به ژرفی درون یک مرحله‌ی III بسیار دشوار جای گرفته‌ایم. این، به درستی، بدان چیم است که پیروزی سرمایه‌داری در کره‌ی زمین به افزونی ناکامل است. سرمایه‌داری پاره‌هایی از مرحله‌ی III را دارد، و همه‌ی انتقال به III و مرحله‌ی IV هنوز پیشاپیش آن است؛ تا آن دامنه، و باری زیر فشار، این تکامل ممکن است چنین آشکار گردد که شرایط احتضار و مرگ و "در شرف از کارافتادگی" که عارض نظام سرمایه‌داری جهان گردیده است، زود هنگام و نارس است.

آیا این اعتقاد چه چیزی را در زمینه‌ی انتقال به سوسیالیسم میرساند؟ یک مردمسالاری پایتد به اصول که میتواند (سرانجام) برای بازار خود - به خود - پدید شده، جانشینی پدید آورد و بر بیگانگی وجود و زندگی اجتماعی پیروز گردد، به تکاملی تاریخی از یک پرولتاریای یکپارچه یکدست و خالص نیازمند است - پرولتاریائی که برابر تجربه‌ی درونی خیش، دارنده‌ی بیشترین دل‌بستگی همگانی‌ی انسانی است. یک جامعه‌ی

جهانی گسترده‌ی طبقه‌ی کارگری از بخش‌بندی‌های ملی، اعتقادی، اخلاقی و دیگر قسمت‌ها ترا خواهد گزشت، حتا چنان که این سنت‌ها متن و تنوعی به یک فرهنگ بخش شده‌ی جهانی بخشیده باشد. سرمایه‌داری، تنها در مرحله‌ی IV این پرولتاریا را به گورکنان راستین خیش آفرینش میکند، تنها در مرحله‌ی IV. البته آنچه آن خود به خودانانه تولید میکند، یک پرولتاریای بیگانه شده‌ی مجرد انتزاعی است؛ فراتر گذشته از بیگانگی و ناهمبستگی و برآمدن یک فرهنگ اساسی شده‌ی همکاری - کنشده‌ی نیازمند کامل‌ترین تکامل درون سرمایه‌داری است، سرمایه‌داری که هوشیارانه از سوی طبقه‌ی کارگر به تلاش و مبارزه پردازد... از این دیدگاه، شکست تجربه‌ی شوروی یک ناتوانی درون - زاد با نهادین، در نظام برنامه‌ریزی و مدیریت در محل نبود، و نه حتا یک برآیند یا نتیجه‌ی از ریخت - افتادگی مقامات خود - کامه. اولیتر، بنیاد یا ریشه‌ی دگر - دیسی‌ی آن چنانی، غیبت یا نبود یک تجربه‌ی تاریخی قبلی در زمینه‌ی جامعه‌ی مدنی و هویت همگانی بود در رویه‌ی مرحله‌ی IV اولیتر از مرحله‌ی II. بی آن تکامل پیشین، آن بسیار دشوار - نه غیرممکن - است که بازار را با تاشهای پیشرفته‌ی مردمسالاری جانشین گردانیم، در چنان شیوه‌نی که اینها به یک دیوان - سالاری مقتدر و تمرکز قدرت برگشت نکنند که آن در اصل و اساس یک به زور گرفتن شرایط پیشا - سرمایه‌داری است. از این دیدگاه، ادعای استانده‌ی آرمانی سرمایه‌داری استوار بر پیوندی میان بازار و آزادی شخصی معبر است، درون افق محدود تکامل سرمایه‌داری پیش از مرحله‌ی IV. آن به طور دقیق با تکامل یک پرولتاریای جهانی، که از بیشترین استثمار برآهیخته و مطلق ممکن رنج میرد، و لاد بر این اصول جهانی‌ی الهام همگانی‌ی انسانی را در درون خود حمل میکند، نامعتبر میگردد.

برای ارزش‌گذاری بر این ادعاها، ما این فایده یا برتری را داریم که دقیقاً درک کنیم، سرمایه‌داری چیست، همچون نتیجه‌ی از نمونه‌ی ارزیابی شده، به ویژه انتقال I و مرحله‌ی II این جانی‌ست که اقتصاد سیاسی، برای طرح، بررسی و دریافت زمان حال، اساسی‌ست. برای خلاصه کردن: انباشت سرمایه‌داری - حرکت درونی‌ی پیروز سرمایه، همچون یک وسیله‌ی فرهیخته و آگاه برای استثمار و بازتولید طبقه‌نی، کافی برای یک رویه‌ی به نسبت بالای تکامل نیروهای تولیدی - نیازمند یک زمینه‌ی اجتماعی به اندازه‌ی کافی وسیع است برای نگهداری و برپاداشتن هویت‌های مطلق طبقه‌نی، که تثبیت قیمت کامل نیروی کار را امکانپذیر میسازند: کامل و قابل اتکاء بت - واره ساختن و مبهم و ناآشکار ساختن طبقه. این، به نوبه‌ی خود، به نیروی سرکوب‌گرانه‌ی استثمار اجازه میدهد، بدون پشتیبانی‌ی خارجی (دولتی) کار کند.

از این دیدگاه، سرمایه‌داری‌ی پر - بال - و - پر و تمام - عیار، در صحنه‌ی جهانی بسیار کمیابتر وجود داشته است تا آنچه ما عادتاً اعتقاد داریم. درست همان‌گونه که فتودالیزم، در یک ناحیه‌ی کوچکتر جهان ریشه گرفت (و یا در دو ناحیه)، و کلیدها یا اجزاء سازنده‌ی آن، ارباب و کشتزارهای پیرامون خانه‌ی او، در بردارنده‌ی اقلیتی از جمعیت، حتا در آن نواحی بود، همین سان سرمایه‌داری روی زمین، تنها در چند پاره‌ی اندک جهان سر برآورده است و برای پخش و پراکندگی دشواری داشته است (مرحله‌ی III بحران پخش و پراکنش). برای دپدن این امر، ما نباید پخش و پراکنش روابط تولیدی سرمایه‌داری را با تسلط و حکومت بر جهان شرکتهای ابر - ملیتی (که انکار نمیشود) در آمیزیم. مراکز سرمایه، البته، تجارت جهانی را کنترل، و ارسی و مهار میکنند و فراورده‌های آنها و تصور و پنداره‌هاشان، به همه‌جا نفوذ کرده است: T-shirt، زیر - پیراهن‌های معروف با نشان کوکا - کولای ویژه به زبان عربی، بهترین نمونه‌ی این امر است. لیکن "coca cola - nization" با سرمایه‌داری هم - چیم یا مترادف نیست. و نه این که وجود سرزمین‌های محصور از سوی سرمایه‌داری در خاورمیانه، چین و بقیه‌ی آسیای جنوبی، و جاهای دیگر. کارگران در ناحیه‌های صنعتی‌ی چین (که در مراکز سرمایه - داری‌ی در باختران بسیار دلبستگی دارند) یک پرولتاریای سرمایه‌داری نیستند؛ آنان در روستا - نشین‌ها، روستاهای نیمه - جمعیتی که هنوز بیشینه‌ی جمعیت چین را در خود جای داده‌اند و هنوز اموالی، خانواده و بستگیهای گسترده‌تری با آن روستاها دارند، به گونه‌نی درهم آمیخته و افزون، جای داده شده‌اند، کاهنده‌ی ارزش‌گذاری‌ی نیروی کار آنان. فضای اجتماعی‌ی سرمایه‌داری، تعریف‌کنان افراد برآهیخته و طبقه‌های برآهیخته آماده و حاضر نیست. به گونه‌نی همانند، کارگران نفت در خاورمیانه - از دیدگاه تاریخی پایه - گزاران

چپ - سیاستهای مترقی‌ی این جهانی و مادی در ناحیه و بهترین وزنه‌ی مخالف یا پارسنگ در برابر استبداد سلطتی، در یک سو، و تعصب گرائی‌ی افراطی‌آینی در سوی دیگر - کارگران مطلق انتزاعی و برآمیخته در یک بازار قدرت کارگری نیستند. آنان در ارتباط با صنعت خاصی هویت یافته‌اند - نفت - و نه با صنایع سرمایه‌داری‌ی همانند آن.

حنا در امریکای لاتین، بازارهای کار سرمایه‌داری، اغلب محدود شده‌اند به سرزمینهای وسیع محصور [از سوی کشورهای دیگر] نمایندگی شده وسیله‌ی شهرهای بزرگ همانند بونه‌نس آیرس و سانتیاگو. دشت و صحرای محصور - کتده، در بردارنده‌ی روابط اجتماعی مبهم و دوپهلو هستند، با یک بخش سازنده‌ی کشاورزی‌ی کشتکاران، و در کشورهای همبسته‌ی شوروی سابق، تشکلهای اجتماعی پدید - شونده دارای رهبر یا جرگه - سالاری جنایتکار است ("مافیا"). که ثروتش به طور عمده از سرقتهای اموال که در سالهای شوروی فراهم شده فرامیرسد... آن استوار بر استثمار کارگران "آزاد" مزدبگیر نیست - که نظام دستمزدی‌ی ضروری خود - انگیخته برای تثبیت قیمت‌ها را کنار بگذاریم.

چنان که در بالا دیده شد، شکست انتشار سرمایه در مرحله‌ی III از ترکیب سرمایه متمرکز شده و سرمایه‌ی مرکزی ساخته در مرحله II نتیجه میگردد. با یک جهان ("سوم") خارجی که در آن نیازمندیهای پیشین ویژه برای بخش خود - جوش روابط بازار - ساقه زدن و برآمدن افزون فردی از تکامل نیروهای تولید افزون - به شدت غایب‌اند. برای طرح این نکته به طور خلاصه؛ در پاره‌های بزرگ جهان سوم امروز، سرمایه‌داری باید وارد گردد؛ آن نمیتواند سوزانده شود. این، همراه با نابودی‌ی وزنه‌ی تعادل شوروی، سرچشمه‌ی فطییدگی کردن پیش - بینی نشده‌ی درآمد و ثروت است، هر دو میان کشورهای و درون آنها. این قطبی گردانی اکنون تهدیدی شده است به بازماندن اساسی در سرزمین‌های فقیرتر جهان، به ویژه در نواحی‌ی اسلامی‌ی خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوبی و شمال افریقا. (زیر صحرای کبیر افریقا، یک مورد متفاوت برجسته و سوگوار است). بنیاد مادی، این سان، یک فراز گرائی‌ی اصولی‌ی اسلامی‌ست، ناشی و ازگون‌گر، از آن که اسلام، آینی پیشا - سرمایه‌داری‌ست. ترکیب این امر با شگرد گرائی‌ی امروزی و قانونی بودن اپراتوری‌ی ک. م. در برانگیختن اصولی - گرائی‌ی آینی همچون سلاحی علیه اتحاد شوروی و راه رهنمون به ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، روشن است. شرکت دیگری در جریان امور امروزی چنین است. کشورهای متحد امریکا، هر چند در این لحظه نیرومند به نظر آید، در واقع یک بازمانده‌ی نابهنگام غیر - تاریخی‌ست از دوران فروهشتگی‌ی اتحاد شوروی. جنگ سرد دو قطبی نیازمند این بود که جهان سرمایه‌داری یک رهبر اجرائی پدید آورد و وضع موجود در فراز و فرود ادواری‌ی مرکزهای فرمانروانی و برتری‌ی موقت درون سلسله مراتب اقتصاد سرمایه‌داری و قدرت سیاسی بر عهده‌ی ک. م. قرار گیرد. حتا پیش از نابودی‌ی اتحاد شوروی، بسیاری از ناظران تضادی را میان سقوط اقتصاد ک. م. مرتبط با اروپا و ژاپن، و برتری‌ی سیاسی - نظامی‌ی آن (و نقش همچون تامین و تهیه کننده‌ی ذخیره‌ی جاری) ملاحظه میکردند. اکنون، با جهان دو قطبی که چیزی از گذشته است، این تضاد نیرومند میگردد. برتری و تسلط ک. م. تابع فرسایش ثابت است، از پدید شدن مراکز تازه‌ی قدرت اقتصادی، در بردارنده‌ی این مراکز در خاور آسیا، و از رشد سرمایه‌داری‌ی میان قدرتهای ملی و منافع خصوصی و سیاسی.

در روی‌آوری به درگیری و کنشگری‌ی طبقه‌ی کارگر و حرکت مترقی‌ی آن در سراسر کره‌ی زمین، پیام عمده میانه - روی‌ست. ما عادت داشتیم که بگوئیم، گزینشی که رویاروی جهان است "سوسیالیزم در برابر بربریت و وحشیگری" است؛ به مفهومی نهانی. که هنوز نیز درست است. با این حال، در لحظه‌ی حاضر، گزینش ممکن است به خوبی میان "سرمایه‌داری و بربریت" باشد. ما به سادگی باید بدانیم و بشناسیم که طبقه‌ی سرمایه‌دار امروز، نامانند "بوروازی"‌ی وصف شده از سوی مارکس و انگلس، برای "آشیان‌گیری در هر جا، مسکن گزیدن در هر جا" در ۱۵۰ سال پیش، در شکل و سازمان دادن به جهان پس از تصویر خود، دچار دشواری‌ست. ما در یک بحران گسترش سرمایه‌داری قرار داریم، و نه یک بحران همگام شده با چالش و فراخانی‌ی سوسیالیزم. سرمایه‌داری دارد به گونه‌ی افزایش یابنده، در آنچه به بهترین شیوه انجام میدهد با دشواری روبه‌رو میشود: بخش برون سوی، در همه‌جا. برآیندها به گونه‌ی افزایش یابنده خطرناک است. از

دیدگاه بازتولید اساسی در بسیاری پاره‌های جهان، بافتار بدو تبه‌گن زیست - بوم - شناسانه، و تاخ‌های افزایش - یابنده به وضع و موقعیتها در فراهم‌سازیه‌های اجتماعی که دراز زمانی از سوی طبقه‌های کارگر حفظ و نگاهداری شده و از سوی لایه و طبقه‌های متحد و هم - پیمان در بسیاری کشورها.

این امر در راستای یک پایان وابسته و سرانجام یابنده مربوط به رزماتی‌ی سیاسی پیش می‌رود. جنبش طبقه‌ی کارگر مترقی و انقلابی، دلبستگی و سودی در اتحاد و همبستگی با دیگر نیروهای طبقه‌های اجتماعی دارد در بالا بردن تکامل مادی، حتا هنگام که آن اتحادها به منافع سرمایه‌داری رهنمون شود و - برای زمان حال - تکامل در راستای خطوط و جاده‌های سرمایه‌داری. تکامل این جهانی با پایگاههای گسترده - شهری و شهرنشین شدگی، تهیه و تامین اساسی پزشکی، آموزش و پرورش، بهداشت، کمک به خانه‌سازی و داشتن خانه - به گونه‌نی دقیق آن چیزی ست که، با انگیزاندن پیوسته و ایست‌ناپذیر وسیله تلاش و مبارزه‌ی طبقه‌نی از زیر، سرمایه‌داری را به گونه‌نی طبقه‌نی قادر ساخته است به مرحله‌ی II دست یابد، لیکن به گونه‌نی افزایش یابنده قادر نیست در بسیاری قسمت‌های جهان چنان کند. هنگام که طبقه‌ی کارگر و نیروهای مردمی، از همگانی کردن و بیرون آوردن مالکیت سرمایه‌داری از حالت خصوصی پشتیبانی میکنند - زیرا آن چیزی ست که در آن لحظه امکان - پذیر است - هنگام که همزمان حفظ و حراست و پیش بردن منافع و قدرت خودشان درون چنان فرایندی شدنی ست، آنان به تعیین سرشت و ماهیت تکامل سرمایه‌داری کمک میکنند و راستا یا جنبه‌های مثبت جداسازی آن را در جهت انسانیت همگانی می‌سازند - یک لحظه‌ی بزرگ "تکامل ترکیب شده". این باید تاکید گردد که دریافت اندازه - سنجانه یک فهم ناپویا و ابستا یا خطی ایجاد نمیکند، که در آن ما باید نخست بیگانه‌سازی‌ی همگانی بودن وضع کالا را بپذیریم و فقط آن وضع را، پس از این که در سراسر جهان تاسیس و برقرار گردید، به مبارزه فراخانیم. این همانند اشتباه معلوم و شناسا بودن اندازه‌گیرانه است، که در رویه مطلق انتزاعی به شکل - گیری اجتماعی - اقتصادی روی میدهد. اولیتر، دریافت پیچیدگی‌ی و درجه کارها که هم چنان با گسترش جهانی‌ی سرمایه‌داری روبروست، استوارترین پایه‌ها را برای حرکت به فراسوی برتری‌ی سرمایه‌داری و ارجحیت‌ها بر مطرح کردن امکان انتقال به سوسیالیزم، پدید می‌آورد.

این ممکن است یک امید دور و دراز در آب و هوای کنونی به نظر رسد. لیکن ما باید به خاطر آوریم که چرخه یا گردش نیروها پیوسته تغییر میکند و به سود ما خواهد گردید، زیادت‌ر همچون نتیجه‌ی آنچه ما در حال حاضر انجام می‌دهیم. دریافت پیچیدگی و مساحی‌ی زمان حاضر و پذیرش محدودیت‌های عینی که میتواند پیدرتنگ انجام گردد، بدان میزان نیست که هدفهای دراز - مدت را از دست بدهیم و یا واگزار کردن آنها به یک آینده‌ی دور. برخلاف این: آنها قضایا یا مسائلی هستند در زمینه‌ی عمل واقع - یبانه در جهان چنان که هست، آن چنان که آن را به نقطه و وضعی بیاوریم که تکامل‌های تازه‌نی در تکامل اجتماعی به گونه‌نی عینی امکان‌پذیر باشد - زودتر اولاتر از دیرتر.

برنامه‌ی اقتصاد

مدرسه‌ی فرهیختگان، دانشگاه شهر نیویورک

